

جلسه‌ی شانزدهم

۲	مقدمه
۲	تقسیمات لایه‌های نهانی شخصیت
۳	سرمایه‌های ثابت انسان
۴	اصل اساسی در نسیان
۴	نسیان در آیات
۴	نسیان از سوی خداوند و نسیان نفس
۵	رابطه نسیان خدا با نسیان نفس
۵	روایت معرفت نفس
۶	«نسیان» در سوره حشر
۶	معنای «نسوا الله»
۷	عدم ارتباط نسیان با علم حضوری
۷	تبدیل علم حضوری به حصولی
۸	نسیان به معنای عصیان
۸	حمل مجازی نسیان بر معصیت
۹	نسیان اختیاری خدا
۹	فاعل بالاختیار و بالجبر از نظر علامه طباطبایی
۱۰	تحلیل نظریه علامه
۱۰	سلب اختیار در ادامه انتخاب آدمی
۱۱	انواع اختیار
۱۱	نخستین نسیان آدمی
۱۲	اختیار در مقدمات فعل انسان

اختیار، امر تشکیکی.....	۱۲
فراموشی خود با فراموشی خدا.....	۱۳
ارتباط نسیان نفس با احادیث معرفت نفس.....	۱۳
احادیث معرفت نفس و شناخت فیزیولوژی.....	۱۴
بحث نفسانی در روایات معرفت نفس.....	۱۴
انواع شیوه شناخت در حوزه روح انسان.....	۱۴

مقدمه

بحث درباره لایه‌های پنهان شخصیت است و سؤالات اصلی ما لایه‌های پنهان شخصیت و به دنبال آن اگر اثبات شد انواع آن و میزان تأثیرگذاری آن در شخصیت انسان و تأثیراتی که می‌تواند در نظام تربیتی از نگاه اسلام داشته باشد، این‌ها سؤالات چند گانه ای است که درصدد پاسخ به آن از نگاه قرآنی هستیم.

تاکنون در آغاز راه و در مقام پاسخ به همان سؤال نخست بودیم که به طور کلی لایه‌های پنهان وجود دارد یا خیر. به همین مناسبت و در مقام پاسخ به این سؤال ابتدا به دو سه تک آیه پرداختیم و بعد از آن سه آیه‌ای که به صورت تک آیه بود، به دو گروه از آیات رسیدیم که یک گروه آیات مربوط به تذکر و یادآوری است که بحث شد و یک گروه هم آیات مربوط به نسیان و فراموشی است.

تقسیمات لایه های نهانی شخصیت

ما درصدد این هستیم که بخش‌های نهانی را اثبات کنیم و ببینیم آیا یک لایه‌های پنهان و نهان وجود دارد یا ندارد؟ این لایه‌های نهان و پنهان شخصیت تقسیمات گوناگونی دارد.

یکی از تقسیماتش این است که آن نهان‌ها و نهفته‌های شخصیت بخشی ممکن است جزو سرمایه‌های ثابت و ذاتی انسان باشد که به طور طبیعی نهان و پنهان است و به تدریج با تذکرات و امثال این‌ها آشکار می‌شود، این یک

قسم است، نهان‌ها و نهفته‌هایی که سرمایه‌های ثابتی است که به طور طبیعی نهفته است و می‌تواند به تدریج آشکار شود و به یاد بیاید.

این یک نوع است که نهان‌هایی است که علم به علم نسبت به آن‌ها وجود ندارد یا در حالت نسیان است و به تدریج بروز و ظهور پیدا می‌کند، این یک قسم از نهفته‌های شخصیت است.

یک قسم نهفته‌هایی است که به صورت ثانوی نهفته است و نهان می‌شود، نهان‌ها یا به صورت ذاتی و اولیه است، همان سرمایه‌های ثابتی که در لایه‌های پنهان وجود دارد و به تدریج بروز و ظهور پیدا می‌کند، به این‌ها اسرار ذاتی و نهفته‌های اولی و نخستین می‌گوییم.

نوع دوم نهفته‌ها و نهان‌های در شخصیت است، اما نهان‌های ثانوی و عارضی که چیزهایی در ذکر و درآگاهی تفصیلی و آشکار انسان وجود داشته است ولی به دلائلی نهان می‌شود، مورد نسیان و غفلت قرار می‌گیرد، در حالی که امور مهمی هم است و می‌تواند در شخصیت انسان نقش داشته باشد، یا آثاری در مقام تکوین یا تشریح دارد چون بعضی از این‌ها خواهیم گفت که در مقام تشریح آثاری بر آن مترتب است.

البته این قسم دوم هم خودش به دو حالت تقسیم می‌شود، این نهفته‌های ثانوی که ریشه در نهفته‌های اولی دارد یعنی منسی بوده است یا داوری شده است و مجدداً پنهان می‌شود، یا این که مکتسباتی است که ریشه در ذاتیات و محتویات و فطریات ندارد و این مکتسبات نهان می‌شود.

تا آن جایی که فکر می‌کنم قابل جستجو در بحث‌های روان‌کاوی و بحث ناخودآگاه است، هر سه قسم قابل تأمل و مطالعه است، هم نهفته‌های ذاتی اولین و نخستین، هم نهفته‌های ثانوی، این ثانوی هم دو قسم داشت که به آن اشاره کردم. ما وقتی که می‌خواهیم به اولین سؤال ممکن پاسخ دهیم، اصولاً نهفته‌ها وجود دارد یا نه؟ و چه مقدار وجود دارد؟

طبعاً طیفی از آیات را بررسی می‌کنیم که هر کدام به یکی از این‌ها نزدیک می‌شود و بعضی هم البته شمول دارد.

سرمایه‌های ثابت انسان

یک بخش آیات تذکر بود که مباحث بسیار مهمی داشت و نتیجه‌ای هم که گرفتیم خود آن آیات تذکر نشان می‌دهد که نهفته‌های ثوابت و فطریات و ذاتیات و سرمایه‌های ثابتی وجود دارد که نهان هم می‌شود و بخشی نهان و نهفته است، یا به صورت استمراری آن حالت نهفته دارد و یا این که آن تذکر و نسیان رفت و برگشت دارد، این یک دسته از آیات بود.

گروه بعدی آیات نسیان و انساء بود که شاید بیست سی آیه مربوط به این گروه از آیات و دلیل پنجم یا ششم شود. راجع به نسیان و واژه اشاره‌ای شد و بیان شد که گرچه ظاهر بعضی از کلمات لغویین این است که نسیان دو اصل دارد، یک معنای آن مقابل تذکر و ذکر است و به معنای غفلت در برابر تذکر است و یک معنا هم به معنای ترک است.

اصل اساسی در نسیان

به نظر می‌آید که نسیان یک اصل بیشتر نداشته باشد، نسیان یعنی همان فراموشی در مقابل ذکر است منتهی چون این فراموشی یک لازمی دارد که یکی از لوازمش ترک شیء است، وقتی که چیزی مورد غفلت و فراموشی قرار گرفت، او از دستور کار انسان هم بیرون می‌رود، و استعمال لفظ در لوازم معنا به طور مجاز شیوع دارد و لذا معنای ترک معنای مجازی است، اگر هم به صورت حقیقت در آمده باشد چون مجازها گاهی به تدریج به حد حقیقت می‌رسد ولی باز اصل یک چیز است که از آن یک معنای دیگری متولد شده است و این که به طور مستقیم دو اصل باشد، این خیلی بعید است.

علیرغم این که کتاب مقایسه کتاب لغت دقیقی است، اما به نظر می‌آید در این جا خیلی دقیق نباشد؛ و در کتاب اساس البلاغی زمخشری این وجود دارد که ترک در حقیقت معنای فرعی و متخذ از آن است و اصل مستقلی نیست.

نسیان در آیات

در خصوص این نسیان ما آیاتی داریم که بعضی از این آیات را برجسته‌تر مورد توجه قرار می‌دهیم، در حقیقت چند گروه آیات در بحث نسیان داریم که دلالت اقتضا و التزامش این است که یک اموری که داریم پنهان می‌شود.

نسیان از سوی خداوند و نسیان نفس

یک گروه از این آیات همان آیات مربوط به نسیان خدا و نسیان خویشتن است، که نسیان الله و نسیان النفس است، مهم‌ترین آیاتی که به این بخش ارتباط دارد در صدرش همان آیه ۱۹ سوره‌ی حشر است که می‌فرماید: «وَ

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ».

آیاتی که قبل و بعدش را ملاحظه کردید، این جا می فرماید که «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»، که مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا آن‌ها را فراموشاند، خودشان را نسبت به خودشان فراموشاند، و نتیجه‌ی آیه این می شود که «فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»، خدا می فراموشاند و نتیجه‌اش هم این است که خودشان، خودشان را هم فراموش می کنند و لذا «نَسُوا اللَّهَ»، که این ذکر نشده است، منتهی نسبت داده شده است، این نسیان به انساء الهی و در حقیقت انساء الهی هم به عنوان یک قاعده و قانون است و یک مجازات قراردادی نیست، یک مجازات واقعی ترتب حقیقی و واقعی است و نتیجه این می شود که نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ، فَسُوا أَنْفُسَهُمْ.

رابطه نسیان خدا با نسیان نفس

قطعاً انساء الله با نسیان الانسان ملازمه دارد و جدا نمی شود، اگر خدا انساء کرد کُنْ فَيَكُونُ است، پس نسیان هم عارض می شود، این روشن است، بنابراین از آیه این استفاده می شود که نَسُوا اللَّهَ، فَسُوا أَنْفُسَهُمْ، این یک آیه ای است که این امر را افاده می کند که نسیان خدا موجب نسیان خویشتن می شود، نسیانُ الله يوجبُ نسيانَ النفسِ وَ نسيانَ الذاتِ، اگر ما خدا را از دست دادیم و نسیان کردیم در حقیقت خویشتن را از دست دادیم و در واقع نسوا أَنْفُسَهُمْ، می شود خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، خودش را از دست داد یعنی فراموش کرد که آن هم مترتب بر همین است. وقتی که انسان خویشتن را فراموش کند در واقع خودش را از دست داده است و خیلی از آیات دیگر که می تواند فروع و شعب این آیه شود، این آیه نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ از غرر آیات قرآن است که فروع و شعب زیادی دارد و آیات زیادی به این ام‌الآیه برمی گردد، و همین آیه ضمن این که ام‌الآیات است، ام‌المعارفی است که در روایات هم آمده است.

روایت معرفت نفس

از جمله روایات معرفت النفس و معرفت الرب که این‌ها همه چند روی یک سکه است، اساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هم به این جا برمی گردد.

این آیه جزو مهم‌ترین آیات است که هم اشاره‌ی به نسیان‌النفس می‌کند و هم اشاره‌ی به نسیان‌الله می‌کند و معنای نسیان هم اگر ظهورش را پذیرفتیم، معنایش این است که یک سرمایه‌های مهمی وجود دارد که در مواقعی این سرمایه‌ها نهان می‌شود و حالت نهفته پیدا می‌کند.

البته در آیه‌ی دیگری مثل سوره‌ی توبه در «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، آن جا آمده است که خدا را فراموش کردند و خدا هم آن‌ها را فراموش می‌کند که آن یک بحث دیگری می‌شود که اگر لازم بود بیان می‌شود.

«نسیان» در سوره حشر

این آیه‌ی سوره‌ی حشر آیه‌ی بسیار مهمی است که به دو نوع نسیان و ملازمه‌ی این دو نسیان اشاره دارد، یکی نسیان‌الله در حالی که فطرت‌الله داریم و بر اساس آیات ذاتی و فطری انسان است، اما در عین حال خداوند می‌تواند مورد نسیان قرار بگیرد، و یکی هم نسیان‌النفس که این هم علیرغم این که فطری است و علم حضوری به آن تعلق می‌گیرد ولی در عین حال آیه می‌فرماید که مورد نسیان قرار می‌گیرد.

سوم ملازمه‌ای که بین نسیان‌الله و نسیان‌النفس و نسیان‌الذات است. این سه مطلب اصولی و اساسی است که از این آیه استفاده می‌شود.

معنای «نَسُوا اللَّهَ»

مطلب دیگری که در این جا وجود دارد این است که نَسُوا اللَّهَ یعنی چه؟ نسیان‌الله یعنی چه؟ گاهی در تفاسیر گفته می‌شود که نسیان‌الله یعنی معصیة‌الله است.

در بسیاری از تفاسیر آمده است که نسیان‌خدا یعنی معصیة‌الله، و طبعاً ظهور بعضی هم این است که باید نسیان‌الله را بر معنای ظاهری خودش حمل کرد، شکی در این نیست که تا وقتی که دلیل عقلی و قرینه‌ی لیبی و عقلی و دلیل لفظی نباشد.

ما نباید این احتمال اول و خلاف ظاهر را بگیریم، نَسُوا اللَّهَ یعنی واقعاً خدا را فراموش می‌کند یعنی دستگاه فاهمه و معرفتی انسان متذکر خدا نیست و توجه به خدا ندارد.

اگر کسانی گفتند نَسُوا اللَّهَ یعنی عَصَوْا اللَّهَ، عصیان‌خدا کردن، این طبعاً لازم آن نسیان است والا نمی‌توانیم بگوییم که معنای مستعملُ فیهِ نَسُوا اللَّهَ در این جا یعنی تَرَكَ اللَّهُ يَا عَصَوْا اللَّهَ، این‌ها نیست چون هم معنای ترک معنای مجازی و ثانوی است و هم معنای عصیان از لوازم معنا است و لذا حمل این نَسُوا اللَّهَ بر عصیان خداوند یا بر

ترک خدا و رها کردن خدا و بی اعتنائی به خدا، این‌ها معانی لوازم نسیان است ولی نمی‌توانیم بگوییم معنای نسیان آن است.

بنابراین نباید این‌جا نسیان را حمل کنیم همان‌طور که گاهی ظاهر بعضی از تفاسیر است و نباید بر عصیان یا بر ترک خدا حمل کنیم، نسیان یعنی همین که متوجه خدا نیست و توجه به خدا ندارد و نسیانُ الله است، البته فقط ما این‌جا قرینه‌ی عقلی که داریم این است که این نَسواالله یک نسیان مطلق که به معنای نفی آن علم حضوری باشد نیست چون علم انسان به نفسش علم حضوری است و بنابر آن چه که ادله‌ی محکم آن را اثبات می‌کند، علم به علت و علم به خدا هم یک علم حضوری است.

عدم ارتباط نسیان با علم حضوری

اگر ما این استدلال را بپذیریم که البته استدلالات روشنی هم بر آن است، آن که دلیل عقلیه می‌گوید علم حضوری است که نمی‌شود این‌محو شود مگر این‌که نفس، نفس نباشد و مجرد نداشته باشد، مادامی که نفس مجرد است اصل آن وجود دارد و نمی‌توانیم بگوییم وجود ندارد و در مرتبه‌ی علم حضوری ما نمی‌توانیم بگوییم که علم حضوری است یا نیست، علم حضوری وجود دارد و احتمالاً نسیان به مرتبه‌ی علم حضوری راه ندارد، در مرتبه‌ی علم حضوری چون لازمه‌ی وجود مجرد است و ذاتی اوست و در آن‌جا علم و تذکر در مرتبه‌ی علم حضوری، این‌ها مطابق با هم هستند و نمی‌شود از هم جدا کرد و لذا این نَسوا الله که در این‌جا می‌آید قاعدتاً به یکی از این دو معنا برمی‌گردد.

یا باید بگوییم این موضوع به ضعف علم حضوری بر می‌گردد، یا بهتر و روشن‌ترش این است که این نسیان بر می‌گردد به آن نسیان که مبدل به علم حصولی می‌شود و با همان تذکر علم حصولی انسان است که اطاعت و انقیاد حاصل می‌شود و انسان به دنبال شریعت راه می‌افتد، آن فهم حصولی انسان است که انسان را متدین می‌کند و متعهد و پایبند می‌کند یعنی تبدیل آن حضوری به حصولی است که این نقش را دارد.

تبدیل علم حضوری به حصولی

در این مرتبه‌ی علم حصولی و تبدیل علم حضوری به حصولی است که این‌جا تذکر و نسیان مقصود از آیه است، نسیان الله یعنی نسیانی که در مقام علم حصولی است، انسان در آن‌جا اختیاری دارد، می‌تواند آن را حفظ کند، می‌تواند خود را به چیزهایی مشغول کند که نتواند در حافظه‌ی او و در ذکر او بماند، این نَسوا الله از یک طرف

چون نسیان اختیاری است، با آن قرینه‌ی عقلی، و اگر کسی در آن قرینه‌ی عقلی هم تردید کند چون این نسیان، نسیان اختیاری است.

در واقع همان برداشتی که انسان از علم حضوری می‌کند، است. شناخت حضوری نفس به خداوند مبدأ و مبنایی می‌شود. برای این که نفس ما در مرتبه‌ی علم حصولی از آن صورت‌گیری کند و به فهمی در دستگاه عاقله‌ی حصولی خودش مبدل کند، در این مرتبه است که می‌تواند به خدا توجه کند و می‌تواند از خدا غفلت کند و لذا این چون یک امر اختیاری است و به احتمال قوی در مرتبه‌ی علم حضوری نسیان به این معنا راه ندارد، این نسیان در مرتبه‌ی علم حصولی است، نسیان الله در مرتبه‌ی علم حصولی و پردازش آن علم حضوری پیدا می‌شود، علم حصولی در واقع همان پردازش علم حضوری است، همین که نگاهی به او می‌افکند مبدل می‌شود به آن صور که می‌شود علم حصولی.

نسیان به معنای عصیان

مستلزم به نحو علیت تامه ممکن است بگوییم نه، ولی اقتضای تامی دارد و اقتضای بالایی دارد، یعنی در واقع نسیان خدا به اضافه‌ی این که در درون ما شیطان و اهریمن وجود دارد، این هم از مفروضات قرآنی است، وقتی این دو تا را باهمه ضمیمه کنیم نتیجه‌اش معصیت است، ولی چون اقتضا دارد می‌شود به آن معنا حمل کرد، نسوا الله یعنی عَصَوْا الله، چرا؟ برای این که اگر خدا فراموش شد این آتشفشان شهوت و غضب کار خود را می‌کند. علیت تامه را نمی‌خواهیم ادعا کنیم ولی اقتضایی دارد که با همان اقتضا مجوز این است که به او نسبت دهیم که نسیان یعنی عصیان یا نسیان به معنای ترک.

حمل مجازی نسیان بر معصیت

اولین نکته این است که در این آیه سه اصل اساسی مطرح شده است، یکی نسیان الله، یکی نسیان النفس و قاعده‌ی ملازمه‌ی بین این دو. دوم این که حمل نسیان بر معنای ترک یا معصیت، این تجاوز است و حمل بر لوازم معنا است و هنگامی ما می‌توانیم به سمت این معانی بیاییم که قرینه‌ی ای داشته باشیم که نمی‌شود بر معنای اصلی حمل کرد، در حالی که این جا قرینه‌ی ای نیست و اصالة الحقیقه می‌گوید نسوا الله یعنی واقعاً نسیان به معنای از دست رفتن در قوه‌ی فاهمه، از دست عاقله و فاهمه در رفتن. مطلب سوم در آیه این است که این نسوا الله در مرتبه‌ی علم حضوری

نیست، با همین شواهد دوگانه ای که عرض کردم بلکه نسیان در مقام فهم حصولی و پردازش آن علم حضوری است.

نسیان اختیاری خدا

مطلب چهارم هم این است که این نسیان یک نوع نسیانی است که به نوعی اختیاری است، و علتش این است که مجازات برای آن تأیین کرده است، نَسُوا اللَّهَ فَاَنْسَتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، این ترتب فَاَنْسَتْهُمْ به عنوان یک جزا و تعبیر فاسق در پایان آیه نشان می‌دهد که این نسیان اختیاری است.

اما توجه داشته باشیم که دامنه‌ی نسیان اختیاری خیلی وسیع است چون الامتناعُ بالاختیار لا يُنافی الاختیار، گاهی ما اختیار را در بادی امر، آن اختیارهای خیلی بارز و شفاف و آشکار به ذهنمان تبادر می‌کند و از آن متبادر می‌شود و از آن مراحل خفی اختیار غافل می‌شویم، در حالی که اختیار ذو درجات است و این جا هم همه‌ی درجاتش را شامل می‌شود، یک نوع اختیار این است که با تعدد کاری می‌کند که از دستش برود.

گاهی است که مستقیم این کار را انجام نداده است، بلکه با وسائلی به یک منطقه‌ای مسافرت کرده است و در آن منطقه در میان دوستان خاصی رفته است و آن دوستان او را به سمتی برده‌اند که نتیجه‌ی آن فراموشی خدا شده است، این مقدمات گوناگونی که انجام داده است.

شاید ابتدا به شکل دقیق به آن توجهی نداشته است، ولی با این مقدمات عملاً معلوم است که به آن جا می‌کشد، بنابراین اختیاری که می‌گوییم گاهی بدون واسطه یا با مقدمات خیلی ناپیدا و نزدیکی در اختیار اوست و گاهی با وسائلی فراوان است ولی باز هم اختیاری است، گاهی هم هست که در نهایت اختیار از دستش در می‌رود ولی این نسیان باز هم اختیاری بود چون الامتناعُ بالاختیار لا يُنافی الاختیار.

فاعل بالاختیار و بالجبر از نظر علامه طباطبایی

نکته‌ی دقیقی مرحوم علامه در آن فاعل بالاختیار و فاعل بالجبر در فلسفه دارند، در حواشی اسفار آمده است و در نهایت هم آمده است.

آن نکته این است که ایشان می‌فرمایند که گاهی فاعل بالاضطرار و بالاکراه را مقابل فاعل بالاختیار قرار دادند، وقتی که کسی مُکره می‌شود یا مُضطر می‌شود، می‌گویند این فاعل بالاضطرار و بالاکراه، فاعل بالاختیار نیست،

گاهی من به دلیل رغبت این لیوان را می‌آشامم، گاهی رغبت اولیه ندارم و به دلیل مشکلی که دارم برای رفع آن بیاید این را بیاشامم، گاهی هم است که از بیرون می‌گویند یا این را می‌آشامی و یا تو را می‌کشیم.

ایشان می‌فرمایند که برخی از فلاسفه تصور داشته‌اند که فاعل بالاضطرار و بالاکراه، فاعل بالاختیار نیست بلکه قسم آن است و در حقیقت فاعل بالاضطرار و بالاکراه را مثل فاعل بالاجبار و بالجبر می‌دانستند، فاعل بالجبر این است که شخص مورد فعل است، مثلاً می‌خواباند و در حالی که هیچ راهی ندارد در دهانش می‌ریزد و بلعیده می‌شود در حالی که او در این جا هیچ چیزی را انتخاب نکرده است و مورد فعل است، این بالجبر را اگر فاعل بنامیم، آن جا هم یک بحثی است که فاعل است یا مورد فعل است، آن را می‌توان بگوییم که لا بالاختیار است، اما ایشان می‌فرمایند که بالاضطرار و بالاکراه هم در واقع اختیار است، برای این که نهایتاً من انتخاب می‌کنم منتهی انتخاب من گاهی تحت قصر قاصر نیست و گاهی قاصر و اکراه و اضطراری است ولی من انتخاب می‌کنم.

شاهد آن هم این است که انتخاب نکنم و البته کشته شوم، یا انتخاب نکنم و اضطرارم دفع نشود و با مرضی از بین بروم، ولی بالاخره راهی برای عدم انتخاب هم وجود دارد و لذا ایشان می‌فرماید در همه‌ی این‌ها اختیار است.

تحلیل نظریه علامه

یکی از جاهایی که مرحوم علامه یک نظر بدیعی در فلسفه دارند این جا است، البته اگر دقت کنیم نظر درستی هم است، توجه باید داشته باشیم که فاعل بالاختیار آن نوع عادی و طبیعی‌اش از نوع اکراه و اضطرارش متفاوت و متمایز است.

این تمایز بین این سه قسم را باید بپذیریم، اما در عین حال بدانیم همه‌ی این‌ها جامعی هم دارند و در همه‌ی این‌ها اختیار بالمعن العام و اصل مفهوم اختیار در همه‌ی این‌ها وجود دارد، این یک مطلب است که ایشان در آن جا فرمودند که معنای اختیار را توسعه می‌دهد و در جلد اول فقه تربیتی ما این را توضیح داده‌ایم و در تجدید چاپ این بحث واضح‌تر و مبسوط‌تر خواهد آمد، این یک قاعده است که توجه داشته باشیم فاعل بالاختیار اعم از فاعل بالاختیار به معنای آن گونه است، بلکه شامل بالاضطرار و بالاکراه هم می‌شود.

سلب اختیار در ادامه انتخاب آدمی

یک بحث هم این است که قاعده‌ای که در اصول و فلسفه هم آمده است و اصلش هم امر فلسفی است این است که الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار، اگر چیزی با اراده‌ی خود من انتخاب شد ولی در آغاز، در ادامه انتخاب از

من سلب می‌شود، این اختیاری بودن فعل را سلب نمی‌کند، مثال واضحی هم که در اصول زده شده است این است که کسی که خود را از طبقه‌ی صدم یک برج پرت می‌کند، در میانه‌ی راه انتخاب ندارد، این هم یک قاعده است که شمول اختیار را روشن می‌کند.

انواع اختیار

نکته‌ی سوم هم در شمول اختیار این است که انتخاب ما گاهی بدون ابزار و وسائط است، ولی گاهی با ابزار است، و هر دو را شامل می‌شود، ابزاری هم که برای انجام کار، به کار گرفته می‌شود گاهی یکی دو تا است و گاهی هم وسائط زیادی می‌خورد، باز هم این‌ها منافات با این ندارد که یک امر اختیاری باشد، همان طور که شدت و ضعف اختیار هم امر دیگری است که باید به آن توجه داشت که مقوله به تشکیک است، گاهی عوامل جاذبه و دافعه در حالت تساوی انتخاب می‌کند، گاهی یکی بیشتر و یکی کمتر است، در همه‌ی این‌ها باز اختیار وجود دارد. ما وقتی که در این جا می‌گوییم نسوا الله طبعاً اختیار به معنای عام را می‌گوییم، نسیان الله در این جا به معنای حقیقی است و در مرتبه‌ی علم حصولی است و نسیان اختیاری است که به نحوی فرد در این نسیان انتخاب دارد، این نسیان نخستین نیست که ممکن است کسی بگوید که در حال طبیعی کسی نسیان را دارد که آن نیست، البته آن را در آیات دیگر بحث می‌کنیم.

نخستین نسیان آدمی

وقتی به آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی طه برسیم که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» می‌گوییم که یکی از احتمالات نسیان در واقع نسیان آغازین و نخستین است که جای مجازات هم ندارد، در حالی که این نسیان اختیاری و تکلیفی است. همیشه این طور نیست که مستقیم دست انسان باشد، گاهی با چند واسطه دست انسان است و اختیاریت این صادق و درست است.

خودش اختیاری است، منتهی اختیاریت آن به اختیاریت مقدماتش است، یک تفاوت ظریفی در این جا وجود دارد، بعضی می‌گویند که در واقع اختیاریت روی مقدمات است و این اصلاً اختیاری نیست ولی بعضی می‌گویند عملی که همان لحظه واقع می‌شود همان واقعاً اختیاری است منتهی اختیاریت شیء گاهی به اختیاریت مقدمات آن

است، ولی تفاوتی نمی‌کند و در اصول هم بحث شده است و می‌گویند یک چیزهایی را که به آن امر می‌کند می‌بینیم مستقیم نمی‌شود ولی مقدماتش می‌شود.

اختیار در مقدمات فعل انسان

این دو نظریه و اختلاف در تفسیر امر مؤثر است اگر کسی بگوید که اختیاریت این به اختیاریت مقدماتش است ولی خودش هم اختیاری است و تصرفی در ظهور امر نمی‌کند، امر روی خود آن تعلق گرفته است چون اختیاریت به اختیاریت مقدمات است.

اگر کسی بگوید که این در واقع مقدماتش اختیاری است و خودش اختیاری نیست، اگر این را بگوید در آن صورت می‌گوید کن علی السطح یعنی پله سوار شو، یعنی آسانسور سوار شو، و البته این نظر درست نیست، ظاهرش همان است ولی خود آن فعل اختیاری است منتهی اختیاریت به مقدماتش است والا اگر اختیاریت مستقیم روی فعل بگیریم شاید اگر دقیق شویم در خدا که کن فیکون است متصور است.

این بحث نکته‌ی دقیقی دارد و در اصول و فقه هم اثر دارد، اگر ما کُنْ عَلَی السَّطْحِ را بگوییم یعنی امر به خود این یک نتایجی در فقه دارد، اگر بگوییم امر به مقدماتش است نتایج دیگری دارد و در فقه خیلی ثمرات پیدا می‌کند ولی به نظر می‌آید که واقعاً باید ظهور خودش را بگیریم و خودش امر اختیاری است ولو با مقدمات.

اختیار، امر تشکیکی

اختیاری است منتهی اختیاریتش صعب است، گفتیم اختیار مقوله به تشکیک است، از نظر فلسفی فرقی نمی‌کند، اگر قرار شد با مقدمات بشود اختیاری باشد، حال یکی باشد یا ده تا باشد، خیلی فرق نمی‌کند، در مقام تفاهم عرفی ممکن کمی تفاوتی کند والا از نظر عقلی فرقی نمی‌کند و به نظر می‌آید که همان نظریه در همه‌اش درست است و واقعاً این که الان کسی که متذکر به خدا و متدین است می‌تواند خدا را نسیان کند، واقعاً می‌تواند و راه‌هایی را می‌تواند برود که همه‌ی این‌ها را از دست بدهد و به هر حال اختیاری است.

«لَا تَكُنْ كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» این در واقع می‌خواهد بگوید لَا تَنْسُوا اللَّهَ، مثل آن‌ها نباشید یعنی آن‌ها نسیان کردند شما نسیان نکنید، این خلاف آن مطلب را افاده می‌کند. نکته‌ی اضافه‌ای دارد هم در واقع می‌خواهد لَا تَنْسُوا اللَّهَ

بگوید ولی گویا این نکته را می‌خواهد برساند که مثلاً در زمره‌ی آنها قرار گرفتن و تعامل با آنها در این مؤثر است و احیاناً این نوع نکات است.

فراموشی خود با فراموشی خدا

مطلب پنجم این است که آن **فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ** دنبالش **فَنَسُوا أَنْفُسَهُمْ** است که این آیه تصریح نشده است و روشن است، یعنی معادله‌اش این است که **نَسُوا اللَّهَ**، خدا را فراموش کردند و بعد **نَسُوا أَنْفُسَهُمْ**، **أَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** حد وسطی است که ما را به آن جا می‌رساند. در این آیه نهایتاً به **نَسُوا أَنْفُسَهُمْ** می‌رسیم، این هم نکته‌ای است که گفتیم و روشن است.

ارتباط نسیان نفس با احادیث معرفت نفس

نکته‌ی بعدی این است که **نَسُوا رَبَّهُمْ** **فَنَسُوا أَنْفُسَهُمْ** که چنین قاعده‌ای از آیه بیرون آمد و این فای‌فای ترتب است، در اثر نسیان رب نسیان نفس و ذات حاصل شد. این چه نسبتی با احادیث «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» دارد؟ بر اساس همان قضایا و آن قواعد منطقی اگر ملاحظه بکنید در این جا ما یک **نَسُوا رَبَّهُمْ** **فَنَسُوا أَنْفُسَهُمْ** داریم. پس بحث بعدی ما در ذیل این آیات همان آیات «**عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» است که به آنها توجهی می‌کنیم تا برگردیم به ارتباط این روایات و آن آیات و به نظر می‌آید که این آیه یکی از آیات **اُمّ** و محوری است و خود آن آیات معرفت‌النفس، هم به نحوی با این ارتباط پیدا می‌کند، نوع ارتباط و تعاملشان را بعد عرض می‌کنیم ولی قبل از آن یک نگاهی به «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» احادیث داشته باشیم.

تعدد این احادیث به بیان‌های مختلف در اندازه‌ای است که این جا از جاهایی است که انسان خیلی نیاز به سند ندارد، گرچه به گمانم بعضی از احادیث معتبر هم این مفهوم «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» را دارد، ولی با شیوه‌ها و بیانات مختلف این جمله وارد شده است و همه هم با آن آشنا هستید

احادیث معرفت نفس و شناخت فیزیولوژی

یک مطلب این است که در این روایات که متعدد است و مستفیض هم است و احیاناً ممکن است بعضی از روایاتش دارای سند معتبر هم باشد، اولاً توجه داریم که این حدیث کار به بدن و شناخت بدن و ... ندارد، یعنی ربطی به بحث فیزیولوژی و شناخت ابعاد بدنی که در انسان است ندارد، شناخت این ابعاد بدنی و پیچیدگی‌های نظام خلقت بدن طبعاً یکی از آیات خداوند است و همان طور که در یک ستاره و کهکشان و کوه و دریا می‌توان خدا را دید، در این بدن هم با براهین مختلفی که فلسفه تنظیم می‌کند و می‌آموزد و فطری است می‌شود در نظام خلقت کالبدی و جسمی و بدنی انسان خدا را تماشا کرد و اگر کسی آن را بشناسد قطعاً شناختی هم نسبت به خدا پیدا می‌کند، اگر نگاه آیی به آن داشته باشد، این یک مطلب است، اما این روایات به این مسئله کار ندارند.

بحث نفسانی در روایات معرفت نفس

«من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، بحث نفس است و نفس آن بعد غیر جسمی و بدنی را ذکر می‌کند، حالا چه کسانی بگویند روح جسم لطیفی است که بعضی از محدثین و متکلمین می‌گفتند، یا آن طور که حق است و ادله بر آن قائل است بگوئیم یک امر مجردی است، این ربطی به حوزه‌ی بدن و کالبد جسم ندارد؛ و استعمال نفس در مجموع جسم و بدن گرچه احیاناً وجود دارد و نمی‌شود بگوئیم کلاً این استعمال، استعمال ناصحیحی است ولی ظهور نفس همیشه چیزی در برابر بدن است، اگر روایات و آیات را ببینیم، بیشتر تداعی آن بعد مجرد انسان می‌کند، یک نکته است که به نظر در آن خیلی ابهامی نیست.

انواع شیوه شناخت در حوزه روح انسان

از این که بگذریم در حوزه‌ی روح و جان آدمی چند نوع و با چند شیوه می‌شود شناخت پیدا کرد، نسبت به جان و نفس و روح به چند شکل می‌شود شناخت پیدا کرد، که مهم‌ترین آن از این قبیل است :

۱. یک نوع شناخت با روش روان‌شناختی است یعنی همین معرفت روان‌شناختی و روان‌شناسانه‌ای که می‌شود به نفس و کارکردهای نفس و احوال و ویژگی‌های روح و نفس و جان توجه کرد، این یک نوع معرفت است که این معرفت روان‌شناسانه است، نسبت به نفس، که در این قلمرو علم بشر در همین قرن‌ها رشد و ترقی پیدا کرده است، پس یک نوع معرفت انسان معرفت بدن‌شناسانه و کالبدی است که گفتیم از این تخصصاً

خارج است، اما معرفت جان و روح آدمی در این قلمرو ما چند نوع معرفت داریم که یک نوع معرفت روان‌شناسانه داریم که به شکل علمی انجام می‌شود.

این معرفت روان‌شناسانه خودش دو شاخه دارد:

الف. یک بخشش با روش‌های تأملات درونی و تجربه‌ی درونی است.

ب. یک شاخه هم روش‌های علمی تجربی را به کار گرفتن است که در حوزه‌ی روان‌شناسی انواع روش‌ها وجود دارد و از جمله از یک منظر کلی بعضی از روش‌ها همان روش‌های تأملات درونی است، یک نوع هم روش‌هایی است که با روش‌های علمی به کار می‌گیرد تا این اوضاع و احوال درون را کشف کند. این یک نوع معرفت است که به خصوص آن بعدش که با تأملات درونی و تجربه‌ی درونی انجام می‌شود در این جا ممکن است که بیشتر تناسب داشته باشد.

۲. یک نوع معرفت هم داریم که ویژگی آن همان به حوزه‌ی روان‌شناسی برمی‌گردد و آن معرفت فلسفی است و متکفل این همان علم‌النفس فلسفی است که ما با آن روش‌های نظری و فلسفی در درونمان می‌نگریم و در جان آدمی دقت می‌کنیم و به یافته‌هایی می‌رسیم، بخش اول حوزه‌ی روان‌شناسی است و بخش دوم هم علم‌النفس است که در این جا هم از دیرباز در تفکر آدمی این رشته فعال بوده و دستاوردهای فراوانی داشته است.

۳. نوع سوم هم معرفت نفس است با روش شهودی و حضوری که آن شناختی که از طریق روش‌های شهودی و حضوری و مکاشفات پیدا می‌شود که بسیاری از آن‌ها هم از ابتدا در همان تأملات درونی آغاز می‌شود، همان تأملاتی که گاهی در روان‌کاوی می‌آید و روان‌شناسی هم دستاوردهایی دارد، همان‌ها عمق پیدا می‌کند و احیاناً با روش‌ها و شیوه‌های دیگری همراه می‌شود و انسان را وارد فضایی می‌کند که شهود می‌کند، واسطه‌ها کنار می‌رود و یک حقایق را در عالم درون خود مشاهده می‌کند، مشاهده‌ی دقیق و از نزدیک بدون این که نیاز به رسادت دستگاه علم حصولی داشته باشد، گرچه با علم حصولی آن مبدل و پردازش می‌شود ولی به یک فاز دیگری وارد می‌شود که آن فاز شهود است.

این سه نوع معرفت در این جا داریم که یکی معرفت علمی است، یکی معرفت فلسفی است و یکی معرفت شهودی و عرفانی است که در این جا متصور است.